روزنامه شرق

هنر

تئاتر ما هنوز زیر سیطره ادبیات است — صفحه ۸

تئاتر و هرچیز دیگر — صفحه ۸

روزنامه — صفحه ۱۰

عکس: حامد ملک‌پور، فارس

رویا تیموریان در گفت‌وگو با «شرق»:

دغدغه‌ام جایزه گرفتن نیست

بهناز شیربانی

خیلی اهل گفت‌وگو و حاشیه نیست. تا به امروز نقش‌های متفاوتی را به نامش در سینما، تئاتر و تلویزیون ثبت کرده است. از «پستچی سه‌بار در نمی‌زند»، «کافه ستاره»، «زندان زنان»، «قارچ سمی» گرفته تا تجربه‌های تلویزیونی مثل «شب دهم»، «مدار صفر درجه»، «شمس‌العماره» و... که اثر انگشتش را در این آثار می‌بینیم. تیموریان مدت‌هاست کم‌کاری را ترجیح می‌دهد، آن هم به دلایل متعددی که یکی از آنها، نبود فیلمنامه‌های خوب است. اما او سال گذشته یکی از دشوارترین نقش‌هایی که هر بازیگری می‌تواند تجربه کند را در فیلم «شیفتگی» به تصویر کشید و حضورش در نقش زنی که در تمام مدت باید زنانگی‌اش را فراموش می‌کرد و در قامت یک مرد نقش‌آفرینی می‌کرد را تجربه کرد، که متاسفانه بازی تیموریان در این فیلم آنطور که شایسته بود دیده نشد. او این‌روزها فیلم «برف» به کارگردانی مهدی رحمانی را در اکران سینماها دارد. فیلمی که تیموریان نقش مادر خانواده را ایفا کرده است. او یکی از داوران شانزدهمین جشن خانه سینما نیز هست و روزهای شلوغی را پشت سر می‌گذارد. در یکی از همین روزها به بهانه نمایش فیلم «برف» با او همکلام شدیم.

شخصیت مادر فیلم «برف» در نگاه اول نزدیکی زیادی با نقش مادری که در «سنتوری» ایفا کردید دارد، اما با تفاوت‌هایی در شخصیت‌پردازی. برای آغاز گفت‌وگو، از چگونگی همکاری با مهدی رحمانی و از ویژگی‌های نقش بگویید.

قبل از شروع فیلمبرداری، جلساتی با آقای رحمانی داشتم و سناریو را خواندم. قصه را دوست داشتم، برای اینکه فکر می‌کنم به‌شدت خانواده‌ها با قصه همذات‌پنداری می‌کنند. این فیلم ۲۴ساعت از مشکلات خانواده‌هایی که این‌روزها در اطرافمان زندگی می‌کنند را روایت می‌کند. به نظرم قصه محکمی داشت و ارتباط شخصیت‌ها در این قصه کاملا منطقی بود.

البته کارهای قبلی آقای رحمانی را هم دیدم و به نظر من، یکی از جوان‌هایی است که آینده خوبی در سینما خواهد داشت. از این تجربه لذت بردم، خصوصا اینکه مهدی رحمانی، تیم بسیار جوان، باتجربه و باسوادی را جمع کرده بود. نکته‌ای که در کارگردانی مهدی رحمانی به‌عنوان یک کارگردان جوان برایم جالب بود، تسلط او بر کارش بود. من هم به‌عنوان بازیگر پیشنهادهایی را برای پرداخت بهتر نقش می‌دادم که یا مورد موافقت قرار می‌گرفت یا خیر. چون همیشه معتقدم کارگردان به معنی اخص کلمه، خودش کلیت فیلم را می‌بیند و چون من به رحمانی اعتماد کردم همه‌چیز با گفت‌وگو پیش رفت.

به‌هرحال فکر می‌کنم فیلم «برف» یک مجموعه است که اگر هرکدام از عوامل فیلم (فیلمبردار، بازیگر و...) نقص کوچکی در کارش پیش می‌آمد، به همه لطمه می‌خورد. من فیلم «برف» را به‌شدت کار دسته‌جمعی می‌دانم که همه با علاقه کارشان را انجام دادند. دلیل همکاری با آقای رحمانی پیشنهاد و حضور خودشان بود که به نظرم مستعد و باانگیزه است.

در صحبت‌هایتان به این نکته اشاره کردید که معمولا طی گفت‌وگو با کارگردان به فرم ایده‌الی از نقش می‌رسید. چه ایده‌هایی برای پرداخت بهتر شخصیت، میان شما و آقای رحمانی ردوبدل شد؟

قبل از پاسخ‌دادن به این پرسش می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که به‌دلیل شرایط ویژه‌ای که بانوان در سینمای ایران دارند، محدودیت در نوشتن نقش‌های متفاوت و پدیدآمدن یک نقش که من را وادار به بازی کند، سخت است. ممکن است چند نقش مادر، بازی کنم ولی قطعا نقش‌های مادرم باید با هم متفاوت باشد. من ابتدا این تفاوت را در سناریو پیدا می‌کنم و بعد طی گفت‌وگو با کارگردان، تجربیات و استفاده از راز و رمزی که هر بازیگری برای خودش دارد. در فیلم «سنتوری» همانطور که شما هم به آن اشاره کردید، مادر بودم. آن نقش برایم ویژگی‌هایی داشت و افتخار بزرگی بود که در کار استاد مهرجویی بازی کردم و بعد می‌رسیم به این مادر، که در فیلم «برف» دیدید یا مادرهای دیگری که تا پیش از این بازی کردم یا در آینده بازی خواهم کرد.

من سعی می‌کنم، شخصیت مادر، عاشق، یا زن شکست‌خورده‌ای که برای بازی به من پیشنهاد می‌شود، ابتدا تفاوتش را از جنس قصه پیدا کنم و بعد جنس کارگردانی که قرار است با او همکاری داشته باشم. ترجیحا کارهای قبلی کارگردان را می‌بینم یا با گفت‌وگو به ذهنیتش نزدیک می‌شوم که اساسا چه جنسی از بازی را تمایل دارد در کارش ببیند؟

یکی از نقاط قوت بازی شما در این فیلم، ریتمی است که در بازی حس می‌شود، مقصودم تنشی است که در مادر از ابتدا می‌بینیم و تا پایان قصه وجود دارد...

بله. در فیلم «برف» نهایت تلاشم را کردم تا همه چیز خوب پیش برود. برای من هم، این مهم بود که از شروع این تنش در مادر وجود داشته باشد و این تنش رفته‌رفته به اوج خودش می‌رسد، تا زمانی که خواستگاری انجام می‌شود. از طرفی من اصلا معتقد نیستم که این فیلم پایان باز دارد. چیزی که این‌روزها مد شده و برخی هم مخالف این پایان باز هستند. به نظر من، اصلا پایان این فیلم باز نیست. اتفاقا فیلم مرحله‌ای دارد که حوادثی اتفاق می‌افتد و ما معلول را می‌بینیم تا فردا صبح که در واقع «امید» با بازی محمدرضا غفاری که سرباز است و راوی قصه ماست در صحنه‌های آخر فیلم، با دیالوگ‌هایی که اشاره به مضمون فیلم دارد و می‌گوید: «هیچ چیزی زیر برف باقی نمی‌مونه، برفا آب می‌شن و حقیقت روشن می‌شه.»

فکر می‌کنم که شاید در سالیان اخیر به‌دلیل اینکه آنقدر فیلم‌های سبک و رقیق دیدیم، البته با تمام احترامی که برای همه همکارانم قایل هستم، اما فکر می‌کنم، شاید تماشاچی ما دقت نظرش را از دست داده است؟ شاید جو جامعه ما طوری است که به جای اینکه بیشتر گوش کنیم و نگاه کنیم و ببینیم با شخصیت‌ها چقدر نزدیکی داریم، با نگاهی سطحی از آنها دور می‌شویم. این نقص در سازندگان فیلم‌ها هم دیده می‌شود. آنها هم به‌دلیل مشکلات فراوان اقتصادی، ممیزی، اکران و... شاید به اتفاقی که تماشاچیان ما دچار شده‌اند گرفتار هستند. در واقع فکر می‌کنم سینمای ما که طی سال‌های اخیر مدام از طریق سیاستگذاری‌های متفاوت به آن حمله شده است لطماتی را به مخاطب هم وارد کرده است.

شما معمولا از کارکردن با کارگردان‌های جوان استقبال می‌کنید، که شاید برای برخی از بازیگران با تجربه یک ریسک محسوب شود. کارکردن با یک کارگردان جوان برای شما چه ویژگی‌ای دارد؟

همین‌طور است کارکردن با آنها یک ریسک محسوب می‌شود. اما من به یک بخش دیگر بیشتر بها می‌دهم و آن این است که، سینمایی که هرروز ضعیف‌تر می‌شود و با شرایط اقتصادی نامناسبی که کشور به آن دچار است، قطعا اولین حمله به مسایل فرهنگی است. از طرفی می‌دانیم اقتصاد سینما، بسیار بد است و یکی از راه‌هایی که می‌توانیم به سینما کمک کنیم، کمک به سینماگران جوان و تازه‌نفس است که زودتر

> **در فیلم «برف» نهایت تلاشم را کردم تا همه چیز خوب پیش برود. برای من هم، این مهم بود که از شروع این تنش در مادر وجود داشته باشد و این تنش رفته‌رفته به اوج خودش می‌رسد، تا زمانی که خواستگاری انجام می‌شود. از طرفی من اصلا معتقد نیستم که این فیلم پایان باز دارد. چیزی که این‌روزها مد شده و برخی هم مخالف این پایان باز هستند**

بتوانند وارد جریان حرفه‌ای کار شوند. سینمای ما به جوان‌های باانگیزه، مستعد، با خرد و دانش نیاز دارد. من کمک به جوان‌ها را یکی از راه‌های کمک به سینما می‌دانم. قطعا برای من هم ریسک محسوب می‌شود. اما از میان پیشنهادهایی که برای بازی از کارگردان‌های جوان دارم سعی می‌کنم انتخاب درستی داشته باشم و با کارگردان‌هایی کار کنم که حس می‌کنم سینما را چه غربزی و چه تخصصی می‌شناسند و سناریوهای خوبی دارند. از طرفی سعی می‌کنم تجربیاتم را در اختیارشان بگذارم و با گفت‌وگو به نتیجه خوبی برسیم.

از سوی دیگر من از تجربه‌های جدید استقبال می‌کنم. یکی از علت‌های کم‌کاری‌ام هم همین است. دوست دارم ویژگی‌های نقشی را که بازی می‌کنم پیدا کنم. ممکن است در وهله اول این ویژگی در متن دیده نشود، اما این امکان را در متن می‌بینم که با کمی ریزه‌کاری می‌توان نقش را پروراند و متفاوت‌تر بازی کرد. ممکن بود نقش مادر «برف» خیلی ساده‌تر از این اتفاق می‌افتاد. اما من انرژی زیادی برای جزییات نقش گذاشتم و امیدوارم مخاطبانش هم از حاصل کار راضی باشند.

سال گذشته در فیلم «شیفتگی» هم ایفای نقش کردید، که باز هم تجربه کاردان جوان و تازه‌کاری بود. نقش بسیار سختی که متاسفانه خیلی دیده نشد و مشخص نیست که به اکران عمومی خواهد رسید یا خیر؟ کمی درباره این فیلم هم‌صحبت می‌کنید؟

بله. نقشم در «شیفتگی» فوق‌العاده سخت بود و برای من تجربه بزرگی بود. من فقط سعی می‌کنم شرایط را درک کنم. من به‌دنبال جایزه نیستم و اساسا دغدغه‌ام نیست. دغدغه من بیشتر این بود که «شیفتگی» خوب دیده شود و درباره‌اش گفت‌وگو، نقد و صحبت ببینم و بشنوم.

من هم از تشویق‌شدن لذت می‌برم اما دغدغه من صرفا گرفتن جایزه نیست، چراکه جهان بازیگری را وسیع‌تر از آن می‌بینم. اما بیشتر برایم گفت‌وگو، نقد، صحبت‌ها و نظریات متخصصان اهمیت دارد.

برخی از دوستان و همکارانم به من لطف داشتند و بعد از نخستین نمایش «شیفتگی» در جشنواره، شبانه با من تماس گرفتند و من را مورد تفقدشان قرار دادند و این اتفاقات برایم ارزشمند است. هرچند در گفت‌وگوهای خصوصی‌تر خیلی از دوستان، صاحب‌نظران و گاه منتقدان کارهایم را تحسین می‌کنند اما هیچ‌وقت در بستر رسانه‌ای قرار نمی‌گیرد! که این موضوع برایم همیشه جای پرسش دارد. مثلا فیلم «شیفتگی» از این جهت خوب دیده نشد و دلایل متعددی دارد که جای بازکردن این بحث نیست.

در این سال‌ها تلاش کردم و می‌کنم که خطاهایم کمتر باشد و با کارم حرف می‌زنم. بازیگری بخش مهمی در زندگی من است و در تمام این سال‌ها هیچ وقت به‌دنبال ستاره‌شدن نبودم. فقط می‌خواهم به معنی واقعی کلمه بازیگر باشم. این حرفه آنقدر برایم ارزشمند است که هرگز به‌دنبال سروصدا و حاشیه نیستم. من همه جوانی و زندگی‌ام را برای کارم گذاشتم و قطعا از آن لذت بردم و می‌برم.

مدتی است در تلویزیون کم کار شده‌اید. دلیل خاصی دارد؟

من اهل تفکیک‌کردن مدیوم‌های مختلف نیستم. برای من کار خوب اولویت دارد و مدیوم‌اش برایم اهمیت چندانی ندارد. البته تئاتر برای من جایی است که در آن آموختم و برای من مثل یک محل مقدس است و تلاش می‌کنم که هر سال یک کار تئاتری انجام بدهم. اساسا ترجیح می‌دهم گزیده‌کار باشم. متاسفانه باید به این نکته هم اشاره کنم که مدت‌هاست سناریوهای ضعیفی به دستم می‌رسد که در میان آنها خیلی سخت می‌توان کاری را انتخاب کرد که استانداردهای لازم را داشته باشد. من گهگاه سناریوهایی می‌خوانم که گاه بغضم می‌گیرد و فکر می‌کنم چه اتفاقی افتاده؟ نباید فقط به چند کار و اتفاق خوب در سینما یا تلویزیون بسنده کنیم. ما به دنبال قاعده‌ایم، قاعده باید صحیح باشد. متاسفانه روز به روز وضعیت فیلمنامه‌های ما ضعیف‌تر می‌شود و به سبب آن کارهای ضعیفی هم تولید می‌شود که امیدوارم هر چه زودتر این شرایط سر و سامان پیدا کند.

حرف ناگفته‌ای درباره «برف» مانده است؟

فکر می‌کنم با اینکه این فیلم در ماه رمضان اکران شده و نمایش آن همزمان با چند فیلم از جمله فیلم همکار عزیزم آقای عطاران است که اتفاقا می‌شنوم که فیلم «فرش قرمز» فروش خوبی هم دارد و این اتفاق بسیار خوبی است. چون اگر فیلمی خوب می‌فروشد، برای همه ما خوب است یا وقتی صف تئاتری طولانی است برای همه ما قوت قلب بزرگی است. در کنار چنین فیلمی و با توجه به اینکه در ماه رمضان شرایط اکران ویژه بود، استقبال مردم از فیلم «برف» را به فال نیک می‌گیرم. امیدوارم همانطور که باید به مخاطب خود احترام بگذاریم بتوانیم حاصل کارهایمان را با کیفیتی بالاتر، درخشان‌تر و شکیل‌تر ارایه کنیم.

روزنه آبی

به مناسبت تولد «رودولف آرنهایم»

تئوریسین دوران صامت سینما

امیر گنجوی

«رودولف آرنهایم» در ۱۵ جولای ۱۹۰۴ در شهر برلین آلمان متولد شد. او در زمینه‌روانشناسی، فلسفه، هنر و موسیقی تحصیل کرد و نوشت. او همچنین به دلیل اندیشه‌ها و نظراتش پیرامون سینما شناخته شده است. با وجود آنکه نزدیک به ۸۰سال از انتشار کتاب نسبتا کوتاه آرنهایم «Film alsKunst» می‌گذرد، هنوز هم این کتاب از مهم‌ترین منابع سینمایی به‌شمار می‌رود. تفکر آرنهایم بر این اصل استوار بود که هنر خوب باید بیانگرا باشد. او بر این نظر بود که هنر بیانگرا از قدرت بالای آموزشی برخوردار است. او ادعا کرد که با گریز از واقعیت و توسل به ویژگی‌های خاص و محدودکننده سینما، یک فیلم از قدرت بالای بیانگری و آموزش برخوردار است. درواقع او می‌پنداشت که در هر هنری «نواقصی» وجود دارد و به مدد آنها، هنرمند قادر است ویژگی‌های خاص هنری را ارایه کند. رنگ سیاه و سفید، نبود صدا و بو، تفاوت بین زمان و مکان در فیلم و واقعیت، محدودبودن بازیگر در یک قاب و نداشتن عمق سه‌بعدی، نواقص سینمایی بود که به نظر آرنهایم سبب جدایی سینما از واقعیت شده و ویژگی‌های منحصربه‌فرد سینما را در قیاس با دیگر هنرها خلق کرده. آرنهایم روی این نواقص تاکید کرده و هنرمندان را دعوت کرد که از آنها استفاده کنند. فیلم‌های موردعلاقه او کارهایی هستند که از این نواقص بیشترین بهره را گرفتند. بگذارید برای فهم بهتر موضوع مثالی بزنم. یکی از فیلم‌های مورد علاقه آرنهایم، «مهاجر» چارلی چاپلین است. در یکی از سکانس‌های این فیلم، کشتی‌ای را می‌بینیم که در آن تعداد زیادی مهاجر دیده می‌شود. این گروه به‌دلیل شرایط جوی دچار دریازدگی شده‌اند و در حال بدی به‌سر می‌برند، سرهای آنها خم است و دوربین، مهاجران را در حال بالاآوردن نشان می‌دهد. دوربین جلوتر می‌رود و ما چارلی چاپلین را خم‌شده روی عرشه کشتی می‌بینیم. با توجه به وضعیت مهاجران اولین ایده‌ای که با دیدن چارلی چاپلین به ما منتقل می‌شود آن است که این ستاره کمدی سینمای صامت، در حال بالاآوردن است و به این دلیل خم شده است. وقتی که دوربین جلوتر می‌رود و ما از نزدیک چارلی را می‌بینیم، متوجه می‌شویم او درحال صید یک ماهی است! این سکانس بیشتر تماشاگران را می‌خندانند. چرا این اتفاق رخ می‌دهد؟ به نظر آرنهایم به‌دلیل وضعیت دوربینی که روی چارلی زوم کرده، ما قادر نبودیم بفهمیم چاپلین در حال انجام چه کاری است. از نظر او، همین نواقص دوربین در گرفتن دقیق چاپلین، موجب قدرت تصویر بر پرده نقره‌ای است و آن را برای بیننده خاص و غیرقابل پیش‌بینی می‌کند. آرنهایم به‌دنبال خلق چنین لحظات ناب سینمایی است. به نظر آرنهایم خلق این لحظات، به ویژگی‌های محدودکننده سینما وابسته است که هنرمند از آنها برای بیان خود استفاده می‌کند. در مثال بالا، محدودیت تصویر و کادر سبب شد تا فیلم چارلی چاپلین تاثیرگذار شود. وجود این محدودیت که از تفاوت سینما با واقعیت و هنرهای دیگر ناشی می‌شود، آرنهایم را نسبت به هر پدیده‌ای که سینما را به سمت واقعیت یا هنرهای دیگر نزدیک و شبیه می‌کرد، بدبین کرد. او که تئوریسین دوران صامت سینما بود، نسبت به ورود صدا به سینما اصلا خوشبین نبود.

نمای نزدیک

به بهانه نمایش فیلم «برف» به کارگردانی مهدی رحمانی

آن خواستگار در برف آمد

سحر عصرآزاد

«برف» فیلمی است ساده و روان از فروپاشی خانواده‌ای که برای آبروداری همه‌چیز را زیرپا می‌گذارد و داشته‌های خود را از دست می‌دهد.

سومین فیلم سینمایی مهدی رحمانی پس از «دیگری» و «پنهان»، نقطه تلاقی او با یک فیلمنامه‌نویسی خوش‌قریحه است. زاویه نگاه خاص حسین مهکام به انسان پس از «آدم»، «هیچ»، «بیست» و «گهواره‌ای برای مادر» در تلفیق با دغدغه‌مندی‌های به‌روز رحمانی، سازنده فیلمی است از جنس سادگی روزمرگی که در دل خود پیچیدگی از نوع زندگی امروز دارد.

«برف» قصه یک روز از زندگی خانواده‌ای است که همه تلاش می‌کنند شرایط را برای رسیدن به یک هدف نمایشی آماده کنند و این هدف چیزی نیست جز آمدن خواستگار برای دختر کوچک خانواده (سارا- آناهیتا افشار)؛ خواستگاری که قرار است آرزوهای فروخورده سارا را برآورده کند ولی به گفته بهتر قرار است آبروی ازدست‌رفته خانواده را بخرد؛ آبرویی که از مطلقه‌بودن سارا تا ورشکستگی خانواده، به رهن‌رفتن خانه ویلایی قدیمی، به‌زندان‌رفتن پدر (جلیل) برای چک بی‌محل، خرج‌شدن چک موسسه خیریه توسط مادر (هایده- رویا تیموریان) برای بدهی‌های مجید (افشین هاشمی) و... را شامل می‌شود. در فیلم «برف» با برشی کوتاه از زندگی خانواده وزیری مواجه می‌شویم که در حال غوطه‌ورشدن در سراشیبی سقوطی است که برای خود طراحی کرده است. درواقع در این ۲۴ساعت شاهد هستیم که چگونه با پیچیده‌ترشدن کلاف شرایط، هر یک از افراد خانواده تلاش می‌کنند همه‌چیز را برای برگزاری بی‌کم‌وکاست مراسم خواستگاری آماده کنند و از اینجاست که این خواستگاری تبدیل می‌شود به هدفی که انگار موفقیت در آن به‌منزله حل همه مشکلات خانواده است. نمایشی‌بودن این هدف یعنی خواستگاری را می‌توان بیش از هر چیز در ساختار روایی فیلم مورد توجه قرار داد که آن را تبدیل به یک مک‌گافین کرده است. به مفهوم هدفی نمایشی که قرار است تمهید و فرصتی باشد برای شخصیت‌پردازی کاراکترها تا ببینیم در مواجهه با این موقعیت چه عملکردی از خود نشان می‌دهند. نشان‌ندادن این مراسم در پایان فیلم و گذر از این موقعیت که به‌نوعی همه‌چیز از ابتدا برای رسیدن به آن طراحی شده، برآمده از چنین نگاهی است. سارا خواستگار را به‌منزله فرصتی برای رفتن به خارج از کشور و رسیدن به آزادی‌های نداشته و یک ازدواج رویایی می‌بیند و ابایی ندارد که برای رسیدن به آن، خود را یک دختر ازدواج‌نکرده جا بزند. مادر هم به این دروغ دامن می‌زند اما با همان زاویه نگاهی که طلاق سارا را از مادربزرگ (رابعه مدنی) و همه فامیل پنهان کرده تا به‌زعم خود آبروی خانواده را حفظ کند. همانطور که ورشکستگی مجید را با وجود محرزشدن از پسر سرباز (امید- محمدرضا غفاری) و بقیه خانواده پنهان می‌کند، همانطور که به‌رهن‌رفتن خانه را از خانواده، فامیل، همسایه‌ها و خانم غیاثی (شیرین یزدان‌بخش) پنهان می‌کند، همانطور که به‌زندان‌افتادن پدر را از همه مخفی می‌کند و همانطور که... می‌توان همراهی مادربزرگ و مجید را با زنجیره طول‌ودراز دروغ‌هایی که به بهانه آبروداری بیان می‌شود نیز به این مجموعه اضافه کرد. در این میان کاراکتری حضور دارد به نام امید که هرچند عضوی از این خانواده است و وامدار رفتارهای ریشه‌دار آنها، اما شروع فیلم با آمدن او از سربازی و پایان فیلم با رفتن او از خانه، حسی از همراهی به مخاطب می‌دهد. حس همراهی که بخصوص با سوال و پرسش‌های امید از اعضای خانواده درباره تغییر شرایط و اتفاقاتی که در غیبتش افتاده، تشدید می‌شود و نهایتا با اعتراض او به مادر، سارا، مجید و... به‌خاطر دروغ‌هایشان بابت شرایط سارا، شرایط خانواده، شرایط خانه و... این حس تفاوت با جمع برجسته‌تر می‌شود. به این ترتیب مخاطب از زاویه نگاه امید به رویدادهای زمان حال و گذشته خانواده می‌نگرد و همراهی‌اش پررنگ‌تر می‌شود. در چنین شرایطی با نوع چیدمان شرایط و آدم‌ها، آنچه اهمیت حیاتی پیدا می‌کند شیوه برخورد هر یک از افراد با موضوع خواستگاری و نوع تلاش آنها برای هموارکردن شرایط موجود است. در شرایطی که خواستگار تنها بهانه‌ای است برای آزمون این آدم‌ها و برون‌ریزی آنچه حاضرند ببازند تا به این هدف نمایشی برسند، چطور می‌توان انتظار داشت که فینال فیلم با مشخص‌شدن نتیجه مراسم خواستگاری همراه باشد؟

نتیجه خواستگاری هرچه باشد؛ موفق یا ناموفق، نمی‌تواند تغییری در وضعیت روز بعد خانواده ایجاد کند؛ خانه‌ای که باید به حراج برود، مبلغ چک موسسه خیریه که باید بازگردانده شود، محکومیت پدر برای چک بی‌محل، ورشکستگی مجید و خانواده‌ای که همگی از بزرگ تا کوچک به خواستگار و خانواده‌اش دروغ گفته و منکر ازدواج قبلی سارا شده‌اند. نتیجه خواستگاری در مقابل آنچه این خانواده برای گرفتن جواب خواستگار؛ ولو مثبت از دست داده، چقدر ارزش دارد؟ در مقابل خانواده وزیری که به بهانه آبروداری، حقیقت را قلب و برای کار خود وجهه منطقی هم پیدا کرده، چطور می‌توان به خاطره (دوست سارا- مینا ساداتی) و حامد (شوهر سابق سارا- میلاد کی‌مرام) خرده گرفت که با هم رابطه پنهانی دارند؟ رابطه‌ای که می‌تواند به انگیزه انتقامجویی خاطره و حامد از امید و سارا باشد که پای مسوولیت عاطفی‌شان نایستاده‌اند. اعتراف صادقانه سارا به حامد و تلاش امید برای بیدارکردن رابطه عقیم گذشته هم نمی‌تواند غفلت آنها را در گذشته جبران کند. هرچند در این فیلم نیز همچون آثاری که نگاه مدرن و واقع‌گرایانه به آدم‌ها و روابط انسانی- عاطفی دارد، هیچ‌کس به طور مطلق مقصر یا بی‌گناه نیست و همه کاراکترها سهمی از تقصیر و بی‌تقصیری دارند. فیلم «برف» روایتی ساده و روان از این پیچیدگی‌های غیرقابل بیان است که با طراحی حساب‌شده و جزیی‌نگرانه در کنار هم قرار گرفته‌اند تا از این انطباق مخاطب برداشت خاص خود را داشته باشد؛ برداشتی که نتیجه خواستگاری نمی‌تواند تاثیری در آن ایجاد کند و فیلم با گذر از این بخش ماجرا و تمرکز بر برف که پوششی گذرا بر ماهیت واقعی آدم‌ها و رفتارهایشان است درواقع نوک پیکان را متوجه ریشه‌های این رفتارها در خانواده وزیری می‌کند؛ رفتارهایی که از عبارت تحریف‌شده آبروداری آغاز شده است.